

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی-پژوهشی
سال هفتم-شماره چهارم-زمستان ۱۳۹۳-شماره پیاپی ۲۶

سیمای اساطیر در آیین دیوان اشعار خواجه

(ص ۳۱۷-۲۹۹)

بهمن مدیری (نویسنده مسئول)^۱، علی محمد مؤذنی^۲، سپیده سپهری^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۷/۲۸

تاریخ پذیرش قطعی: ۱۳۹۳/۹/۱۵

چکیده:

اگر شاهنامه را سند هویت و شناسنامه فرهنگ و زبان ایرانیان بدانیم بی گمان دیوان خواجهی کرمانی شاعر و عارف بزرگ قرن هشتم هجری قمری در کنار دیگر دووین سراینندگان ادب پارسی همچون سروده های حضرت حافظ، حافظه قومی و جمعی ما آرییان محسوب میشود. بکارگیری تمامی امکانات فکری و زبانی و اشارت به تاریخ و اسطوره ایرانی و بهره مندی از شخصیت های ملی و حماسی، سروده های خواجه را اصالتی خاص بخشیده است. در این مقاله تلاش بر آن است تا علاوه بر بررسی اساطیر و عناصر اسطوره‌ای بازتاب کمی و کیفی آن در سروده های خواجه مورد کندوکاو قرار گیرد. لذا طرح سوالات اصلی و پاسخگویی به آنها از اهمیت موضوعات این جستار است: ۱- هدف یا تاثیر کاربردی استفاده از عناصر اسطوره‌ای در اشعار خواجه چه بوده است؟ ۲- میزان آگاهی و موفقیت خواجه در بهره مندی از عناصر اسطوره‌ای چه کیفیت و کمیتی داشته است؟ ۳- آیا خواجه با پشتوانه قرار دادن عناصر اسطوره‌ای در بیان مفاهیم ذهنی و ارائه مضامین و تصاویر شاعرانه موفق بوده است؟ از این رو میتوان گفت خواجه ضمن برخورداری از اندیشه های بلند عرفانی، آشنایی عمیقی با فرهنگ و تاریخ دیرینه قوم ایرانی داشته و با پشتوانه قرار دادن آن توانسته است به بیان اندیشه ها و آموزه ها و تعالیم خود بپردازد. همچنین عناصر اسطوره‌ای و شخصیت های ملی و حماسی را به عنوان مجموعه‌ای از عناصر مضمون آفرین و خیال انگیز، استفاده‌ای شاعرانه داشته باشد.

کلمات کلیدی: اسطوره، حماسه، خواجه، عنصر، رستم، افراسیاب

۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن،

ایران، modiri.bahman@yahoo.com

۲ استاد تمام گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، (استاد راهنما)

al_moazzeni@yahoo.com

۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران (استاد مشاور)

dr.sepehri@gmail.com

مقدمه :

از آن جا که تجلی اسطوره در آثار ادبا یکی از مهمترین مباحث ادبی است و تحقیق و مطالعه آن عمق غنای فکری و فرهنگی آفرینندگان آن را نشان می دهد و نیز موفقیت آنان را در بیان اندیشه ها و آموزه ها و آفرینش مضامین اخلاقی و هنری برمی تاباند ؛ این جستار با عنوان " بررسی سیمای اساطیر ایرانی در آئینه دیوان اشعار خواجهی کرمانی " بر آن است تا به جلوه های ارزشی اساطیر ایرانی ؛ و سبک و سیاق و تاثیر کاربردی کمی و کیفی آنها به منزله عناصر خیال انگیز و مضمون آفرین بپردازد به طوری که بتوان دانست خواجه تا چه اندازه در تسریع القای مفاهیم ذهنی و تعالیم اخلاقی و تربیتی و خلق مضامین شاعرانه موفق بوده است. از این رو جهت پژوهشی علمی و دستیابی به نتایجی بهتر، در نظر داشتن سوالات اصلی ، ضرورت، شیوه و پیشینه تحقیق ضروریست.

سوالات تحقیق:

- ۱- میزان آشنایی خواجه با فرهنگ غنی و دیرینگی اسطوره ایرانی چه اندازه ای بوده است؟
 - ۲- تاثیر کاربردی و موفقیت کمی و کیفی خواجه در بهره مندی از اساطیر ایرانی در ارائه اندیشه ها و تعالیم تجربیات آفاق و انفس فردی چه بوده است؟
 - ۳- تاثیر کاربردی اساطیر ایرانی در آفرینش مضامین شاعرانه و خیال انگیز چه کمیت و کیفیتی در سروده های خواجه داشته است؟
- بدیهی است بررسی و پاسخگویی پرسش های فوق شناخت تنوع زمینه های فکری و امکانات هنری و قابلیت های عاطفی خواجه را می طلبد. از این رو این مقاله اهداف خود را در بخش های پسین جستجو میکند.

ضرورت تحقیق:

از دیرباز موضوع اسطوره در آثار ادبا کاربردی دیرینه داشته و مطالعه و تحقیق آن به عنوان یکی از مهمترین مباحث ادبی، عمق غنای فکری و فرهنگی کاربران آن را نشان داده است به همین خاطر تا امروز تحقیقاتی پیرامون این عرصه در سه گستره ادبیات حماسی، غنایی و نمایشی به عمل آمده است. لذا صرف نظر از داستان پردازی صرف با توجه به گستردگی جنبه های نقد ادبی، این مقاله بر آنست تا به یکی از جلوه های نقد ادبی یعنی بررسی جلوه های ارزشی اساطیر ایرانی و سبک و سیاق و تاثیر کاربردی کم و کیفی آن به منزله جمله عناصر خیال انگیز و مضمون آفرین در دیوان خواجهی کرمانی بپردازد به گونه ای که بتوان دریافت که او چه اندازه در تسریع القای مفاهیم ذهنی و تعالیم اخلاقی و تربیتی و آفرینش مضامین شاعرانه موفق بوده است.

شیوه تحقیق :

شیوه تحقیق در این جستار شیوه نظری بوده است یعنی نوعی پژوهش بنیادی که از روشهای استدلالی و تحلیل عقلانی استفاده شده، و برپایه مطالعه کتابخانه‌ای از حوزه اساطیری و اشارات اسطوره‌ای در دیوان خواجه‌فیش نویسی و تدوین مطالب به عمل آمده است.

پیشینه تحقیق:

برپایه آنچه که از نظر گذشت تاکنون تحقیقاتی باچنین رویکردی در آثار عطار نیشابوری " تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری" تالیف "دکتر رضا اشرف زاده"، دیوان خاقانی شروانی " تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی" از "دکتر سیدعلی اردلان جوان" به عمل آمده، یا جزم محدود مقالاتی مبنی بر اشاراتی مختصر به چهره های اسطوره‌ای در شعر خواجه‌فیش مولفانی مانند: دکتر محمد غلام‌رضایی، دکتر کتایون مزداپور و دکتر عباس سلمی به عمل نیامده است. از این رو می‌طلبید تا پژوهشی بنیادین در راستای اهداف تحقیق در دیوان اشعار خواجه انجام پذیرد. بر این پایه این مقاله در سه فصل: کلیات، ارائه تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری تدوین شده است.

۱- فصل اول:

۱-۱- اسطوره (Myth) و جهان اسطوره شناسی:

در تاریخ و فرهنگ ملت‌ها، اسطوره‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. اساطیر ملل، در سپیده دمان پیش از تاریخ هر قوم محسوب میشوند به همین دلیل امروزه اسطوره‌شناسی شاخه مهمی از معرفت‌شناسی علوم اجتماعی به شمار میرود و با منابع بزرگی که همواره با شناخت اساطیر جهان در اختیار مردمان امروز است میتوان به شناخت اسطوره‌های ایرانی پرداخت و نقش آنان را در حیات اقوام ایرانی بررسی نمود. با وجود تحقیقات ارزشمندی که درباره اسطوره و جهان‌شناسی اسطوره و به عمل آمده میتوان جلوه‌های تازه‌ای از این گنجینه فرهنگی را به ویژه در یک قرن اخیر پیش روی جهانیان گشود. «تعریف اسطوره با همه غرابتی که مسأله در بادی امر میتواند داشته باشد، بر حسب آن که از چه دیدگاهی در آن نظر شود فرق می‌کند» (دانش اساطیر، باستید: ص ۴۱).

اسطوره حکایتی موهوم و شگفت، دارای منشأیی مردمی و نااندیشیده است که در آن عاملانی که در زمره اشخاص نیستند و غالباً قوای طبیعتند به سیمای اشخاص نمودار گشته و اعمال و ماجراهایشان معنای رمزی دارد. (همان، ص ۴۲). «اسطوره به معنای واقعی و دقیق کلمه، داستانی خام و بی‌پرده و رک و راست است که علی‌الاصول مناسکی به دنبال دارد و مجبوریم که به آن اعتماد کنیم. بر خلاف افسانه که در عالم جاویدان و سرمدی تصویر شده است. خدایی زاده میشود و به قتل میرسد و دوباره پا به جهان میگذارد این‌ها بر وفق معتقداتی است که ازلی و ابدی است» (همان، ص ۴۲). از نگاه "سارتر" اسطوره را تجسم آرمانی آینده دانسته یعنی «تصویری علمی از آگاهی انسان نسبت به آن چه که فعلاً در حیطه تسلط او نیست و باید در زمینه‌هایی از طبیعت یا جامعه که هنوز مهار نشده است تحقق یابد» (ادبیات چیست، سارتر: ص ۲۳۸) این تعریف تا اندازه‌ای

با برداشتی که امروزه از اسطوره وجود دارد منطبق تر است. اگر به اسطوره به معنی افسانه و قصه های پوچ داده اند این تا حدودی با تعریف فوق منافاتی ندارد زیرا «اساطیر دریچه ایست رو به گذشته های دور، غم و شادی و آرزوهای نهفته انسان ها، که در قالب قصه بیان شده است» (اساطیر، مارکیش: ص ۵).

میرچالیاده با تعمق و تأمل بیشتری در این باره اذعان داشته: «اسطوره واقعیت فرهنگی به غایت پیچیده ایست که از دیدگاه های مختلف و مکمل یکدیگر بررسی و تفسیر میگردد اسطوره نقل کننده سرگذشتی قدسی و مینویست، راوی واقعه‌ای که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز رخ داده است. به بیان دیگر اسطوره حکایت میکند که چگونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات مافوق طبیعی واقعیتی - چه کل واقعیت کیهان، یا جزیی از واقعیت جزیره‌ای، نوع نباتی خاص، سلوک و کرداری انسانی - پا به عرصه وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است یعنی میگوید چگونه چیزی پدید آمده، موجود گشته و هستی خود را آغاز کرده است» (چشم اندازهای اسطوره، میرچالیاده: ص ۱۲).

شایان ذکر است با وجود دیدگاه های گوناگونی از اسطوره و تعاریفی که از آن به عمل آمده میتوان گزارش بلند بالایی از نظریات مکاتب مختلف روان شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی و زبان شناسی در مکتب های گوناگونی مانند ساختارگرایی، پدیدار شناسی، تطور گرایی، اشاعه و ... را نیز اضافه نمود. به گفته «روژه کایوا» ظاهراً توانایی شرح اسطوره نتوانسته جایگزین قدرت خلق اسطوره یا زیستن با اساطیر شود. دست کم باید گفت اهتمام در شرح و تفسیر اسطوره همواره تقریباً ناکام مانده، زیرا همان گونه که در طول زمان لایه های مختلف شهر «تروا» در هم آمیخت «لایه های ویرانه های اسطوره ها نیز بی هیچ تمیزی، برهم انباشته شده اند» (جهان اسطوره شناسی، کایوا: ص ۴۶).

۱-۲- اسطوره و عناصر اساطیری:

بی گمان هیچ ملتی را نمیتوان شناخت و به ژرفای آن دست یافت مگر آنکه ریشه باورهای آنان را در انگاره های اساطیری آن قوم که در فراسوی حافظه فرهنگیشان جای گرفته است مورد بررسی قرار داد. براساس آنچه پیشتر گفته آمد اگر باور کنم جهان بینی هر قوم مبتنی بر مشاهدات عینی و برداشت عقلانی از عینیات و در آمیختن آن با جهان درون خویش است آنگاه میتوان اسطوره را معرف جهان بینی آن قوم در طول اعصار دانست و آنرا شامل اجزا و ارکانی که به عنوان عناصر و بن مایه های تشکیل دهنده اساطیر قومی موسومند. در واقع برشی عرضی یا آیینهای تمام نمای از تاریخ نخستین یا تاریخ قبل از تاریخ یک ملت؛ تصویری از سرگذشت آفرینش، پیدایش پدیده های طبیعی، خدایان آسمانی، پدیده ها و اشیای فرا طبیعی و مینوی، داستان مرگ و زندگی، پدر و مادر نخستین، نیروهای خیر و شر، زمان و مکان، شخصیت ها، اعم از پادشاهان و پهلوانان و قهرمانان، جنگ و

دلآوری ها ، پایان هستی و داوری جهان و ... شایان ذکر است تکثر و تنوع آنها ، تاریخ و دیرینگی فرهنگ هر قومی را عمیق تر و پر بار تر نمایان میسازد . تعدد و پر باری این عناصر در فرهنگ اساطیری ایران و بهره مندی و بازتاب آن در ادب پارسی جلوه‌ای خاص و قابل توجه به جمله آثار ادبی بخشیده است.

۱-۳- اساطیر ایرانی و بن مایه های آن :

بن مایه ها و عناصر اسطوره‌ای که از گذشته افسانه‌ای ایرانیان بر جای مانده است دیدگاه‌های جامعه‌ای را منعکس میسازد که در آغاز به آن تعلق داشته و در بردارنده نگرش‌های است که این مردم نسبت به رویارویی خیر و شر ، اعمال خدایان و دلوریه‌های قهرمانان و موجودات افسانه‌ای داشته اند . این عناصر شامل دو حوزه زمانی پیش و پس از زرتشت بوده . بن مایه های اسطوره‌ای پیش از زرتشت که به دوران باستان مربوط میشود و آن مجموعه‌ای از جهان بینی ایرانیان باستان است که تصور و تلقی آنان را از آفرینش ، تصویر عالم ، خدایان باستانی ، خدایان مرتبط با آیینهای دینی و قهرمانان ایزدی و ... بیان میکند . و بن مایه های اسطوره‌ای پس از زرتشت ، شامل روایات ملی ، اساطیر دینی ، حقایق تاریخی ، سرگذشت پهلوانان ایران ، یادگاری های پیش از مهاجرت و خاطرات دوران زندگی در آسیای مرکزی ، شرح لشکر کشی ها و مبارزات و مدافعات ، داستان هنر نمایی ها و پهلوانی ها در کشوران نواحی مختلف ایران ، غرور و کبریای نژاد آریا و عظمتی که ذاتاً برای خود تصور میکردند علاقه شدید به عقاید مذهبی به ایزدان و امشاپسندان که همه حامی ایرانیان پنداشته میشدند .

۲- فصل دوم :

۲-۱- خواجو و اسطوره های ایرانی :

همان گونه که پیشتر گفته آمد دیوان اشعار خواجوی کرمانی شاعر و عارف قرن هشتم هجری در کنار دیگر سروده های ادب پارسی حافظه قومی و جمعی ماست چرا که بابه جویی هنرمندانه‌ای از تمام امکانات فکری و زبانی ، و اشارت به تاریخ و اسطوره ایرانی و استفاده از شخصیت های ملی و حماسی سروده های خویش را اصالتی ویژه بخشیده است. در عصری^۲ که اوضاع و احوال سیاسی و

۳- عصری که حکومت در دست ترک‌تازی ایل خانان مغول و دست نشانگان آنان بود که سرانجام با مرگ ابوسعید بهادر قدرتشان به پایان رسید . ضعف و زبونی و انحطاط اواخر عصر ایل خانان ، سبب بالا گرفتن کار حکومت های محلی گردید و سرانجام در نیمه دوم این دوران (نیمه دوم قرن هشتم) بساط حکومت ایل خانان بر چیده شد . اوضاع سیاسی و احوال اجتماعی ایران در این عهد بسیار آشفته و نابسامان بود زیرا علاوه بر ضعف حکومت مرکزی زنان و خاتون های ایل خانان نیز در سیاست و سیاست گذاری ها نقش بسیار حساسی یافته بودند و همین امر حوادثی را آفرید که شیرازه امور مملکت از هم پاشیده شد « (دیوان حافظ، انجوی شیرازی، ص ۸) .

انتقادات صریح عبید زاکانی بازتاب چنین شرایطی است و در آثار دیگر خردمندان این عصر تأثیر و عکس العمل این حالات را می توان دید ، طعن و طنز های موجود در دیوان حافظ معمول چنان اوضاعی است :

اجتماعی ایران بسیار آشفته و نابسامان بود و شیرازه امور مملکت از هم پاشیده شده بود، در هنگامه‌ای که پادشاهان مستبد و فاسد توبه کردهو خم شراب می شکستند و می خوارگان را حدّ میزدند و با تعصبات عامیانه و تزویرهای آزادی کش به سوزاندن و شستن چند هزار جلد کتاب فرمان میدادند و مورد ستایش دانشمندان و روشنفکران و شاعران جیره خوار قرار میگرفتند و این باعث میشد تا هر یک از حاکمان محلی شاعران و نویسندگان را به دستگاه خود بخوانند و آنان را به ستایش دروغین در حق خود ترغیب کنند. خواجه نیز با پرداختن به اساطیر و یادکرد بن مایه‌های اسطوره‌ای، ضمن مرور و زنده نگه داشتن آنها، عمق غنای فکری و فرهنگی و میزان کمی و کیفی موفقیت خویش را در بیان اندیشه‌ها و آموزه‌های اخلاقیو تربیتی و آفرینش مضامین شاعرانه در معرض نمایش قرار داده است. به عبارت دیگر در آن هنگامه بازار تاریخ و فقدان مردمیها و مردانگیها یاد و نام شخصیت‌های آرمانی و حماسی از ذهن و زبان شاعری چون خواجه زودونی نبود زیرا هر آنچه را که در گذشته می یافت در حال مشاهده نمیکرد و از شکوه صلابتها و صداقت‌های پیشینیان نشانی نمی دید گویی ایده آل‌های خود را صرفاً در گذشته جستجو میکرد به همین دلیل میتوان راز بزرگ پشتوانه تصاویر و تعبیر اساطیری دیوان خواجه را در این نکته جستجو نمود. از سویی موهبت تولد و زندگی در این سرزمین پهناور با چند هزار سال ادبیات مکتوب، به آدمی این سعادت را ارزانی میدارد تا بتواند سیر حیات و دگردیسی مخلوقاتی را از نزدیک بشناسد به طوری که آفریده ذهن و ضمیر انسان هاست و در درون فرهنگ جامعه پدید آمده و تکوین یافته اند. پاره‌ای از این آفرینش زنده و جاندار، دارای هستی ملموس و واقعیت فرهنگی اند و هنوز در فرهنگ عامیانه ایران به حیات خود ادامه می دهند. گاهی این انگاره‌های کهنسال اجتماعی و فرهنگی تا اعمال ضمیر جامعه ریشه دوانده و گاهی به صورت مفاهیمی پنهان در ضمیر ناخود آگاه جمعی زنده مانده اند و می توان جلوه پرشکوه آن‌ها را در آثار جاودان هنری باز یافت، بخشی از این آفرینش فرهنگی را انگاره‌ها و بن مایه‌های اسطوره‌ای و قسم دیگر را شخصیت‌های داستانی و داستان مایه‌های باستانی تشکیل داده اند که بنابر عادت آنها را اساطیر یا عناصر اساطیری گفته اند. در شناخت و توصیف این عناصر و شخصیت‌ها و داستان‌های آنان از دو جهت می توان رهیابی داشت و به آنها پرداخت. نخست آن که می توان سبقه تاریخی و دیرینگی آنها را کاوید و کهن ترین صورت اصلی شان را دریافت و تغییر شکل و دگردیسی لغزنده آنها را باز شناخت به شکلی که در یک پیکر زبانی و داستانی مفاهیمی که به کار رفته است نه تنها اعتبار عام و ارزش جهانی تاریخی خود را حفظ کرده بلکه ارزش و بعد فردی و شخص آفریننده اثر

کردم سوال صبحدم از پیر می فروش
درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان
گفتا نگفتنی است سخن گر چه محرمی

(دیوان حافظ، ۱۴۷/۳)

و راوی را نیز منظور می نماید زیرا آفریننده هر بار با کاربرد هر مفهوم مهر و نقش شخصی خود را نیز بر آن میزند و با تعبیری که شخصاً از آن انگاره اجتماعی دارد خود نیز چنان آن را باز آفرینی میکند و به کار میبرد که بی گمان باید گفت آن را از نو باز آفریده است بنابراین در هر روایت و اشارتی باز آفرینی و خلقی تازه در کار است و همه مفاهیم یک بار از آغاز باز آفریده میشود.

از این رو فهرستی از نام های کهن را میتوان در سروده های او مشاهده کرد. از آفریدون، ایرج، بهرام، بیژن، سیاوش، جمشید، ضحاک و کاووس و کیقباد گرفته تا «سام» که در رأس آن ها در منظومه «سام نامه» خواجه به تفصیل درباره او زندگانی اش سخن به میان آورده است. بسامد نام های اسطوره ای که به کرات در اشعار او به چشم می خورد گویای توجهی است که او به این قهرمانان و پهلوانان اساطیری داشته است. لذا این جستار برآنست تا بهره مندی خواجه را در پشتوانه های تصویری و آفرینش مضامین متنوع شاعرانه و بیان مفاهیم ذهنی و تعالیم معانی بلند اخلاقی و تربیتی در جلوه های شاعرانه ای از: الف) نماد و الگو سازی ب) تصویر آفرینی (غلو شاعرانه و قهرمانان پروری، تشبیه ممدوح به قهرمانان و شخصیت های اساطیری و اغلب توفیق و برتری بر آن) ج) مضمون آفرینند (زبان آوری (ترکیبات ویژه مبتنی بر هویت های اساطیری) ه) تعلیم و تربیت، مورد بررسی قرار دهد.

۲-۲- نماد و الگو سازی:

خواجه در این جلوه شاعرانه، شخصیت اساطیری را به عنوان الگو و نماد یکی از ویژگی های مثبت قرار داده است که خود گویای تلقی او از آن شخصیت هاست. استفاده از شخصیت هایی مانند رستم، اسفندیار، کیخسرو، سیاوش، افراسیاب و... مبین این مطلب است.

۱- رستم:

نام رستم انسان آرمانی و یکی از برجسته ترین شخصیت های اساطیری به عنوان پهلوان ملی و میهنی نمونه بارز پهلوانی و جنگ آوری صاحب رشادت ها و ایثارگری ها و کشور گشایی ها که در بسامد بسیار بالایی مورد استفاده خواجه قرار گرفته و به عنوان الگو و نماد پهلوانی آرمانی جهت آفرینش تصاویر و مضامین شاعرانه توجه او را به خود جلب کرده است.

رستم سرخاب گیر و بیژن دستان فرود خسرو کسری نشین و کسری خسرو نشان

(دیوان خواجه، ب ۲۲، ص ۵۹۹)

خواجه در این بیت با مضمونی حماسی (حماسه ای ساختگی) ممدوح را در جنگ آوری و شجاعت با غلوی شاعرانه به رستم سرخاب گیر تشبیه کرده است.

سفر گز یدم و بس یار خون دل خوردم چو در مصیبت سهراب رستم دستان

(۳۲۰، ۶)

در این بیت بامضمونی غنایی خواجه اوج اندوه خود را در سفری به رگم میل باطنی اش به خاطر روزگار و مردم زمانه، به غم و اندوه رستم در مصیبت از دست دادن سهراب تشبیه کرده است.
چو فراز رخسار شوی سوار گویی تهمتن است که آید ز سیستان
(۱۰۸، ۱۲)

۱- جمشید:

شاید بتوان در میان عناصر اسطوره‌ای جمشید را مطرح ترین شخصیت اساطیری ایران در دیوان خواجه دانست. زیرا در مواضع متعددی به بهانه‌هایی متأملانه از او یاد می‌کند به گمانی این عرصه توجه و تصویر از آن رو باشد که شخصیت جمشید ظرفیت تلمیح پذیری و چند بعدی قابل توجهی در شعر فارسی داشته و تخلیط و آمیزش شخصیت اساطیری او با سلیمان نیز مورد دیگری بوده تا طیف نگاه شاعرانه خواجه را نسبت به جمشید وسعت بیشتری ببخشد. از این رو مواردی چون: جام، تخت، فر، قدر، بزم، حشمت و معدلت جمشیدی از نمایه‌های الگویی بوده که شاعر را مجذوب خود ساخته است. تاجایی که ممدوح را به ملازمت جمشید و گاه وزیر او را به آصف مانند کرده است:
قطب گردون مرتبت، برجیس مریخ انتقام خسرو کیخسرو آیت کسری جمشید جام
(۱۵۱، ۹)

بهمن دارا نشین و هرمز کسری نشان حاتم جمشید قدر و گویو گودرز انتقام
(۹۲، ۴)
در پای اسب آصف جمشید فر فتاد از قصرشش در چیه نه نردبان چرخ
(۱۹/۱۶)

۲- بیژن:

خواجه در اشارت به بیژن در سروده‌های خود به نوعی تاریخ و هنر شعری را به شیوه هنر مندانه‌ای به هم در آمیخته، بطوری که ضمن تصویر آفرینی در استفاده از این عنصر خیال انگیز، داستان افراسیاب و زندانی کردن بیژن را در چاه به ذهن متبادر میکند.

خسرو آتش رخ مشرق فروز نیمروز همچو بیژن سر برآورد از چه افراسیاب
(۵۷۲/۲)
فتنه را مانند بیژن در چه افراسیاب چرخ رویین تن دریا مت به زندان یافته
(۶۰۵/۲۰)

۳- فریدون:

فریدون آبتین از چهره‌های برجسته اسطوره‌ای با جایگاهی والا در تاریخ اساطیر ایران با هویتی معنوی از جمله برجسته ترین الگوهای نمادین خواجه کرمانی بوده است. قدرت نمایی و ظلم ستیزی و مبارزه با دشمن دژخیم از جمله ویژگی‌هایی بوده که نگاه خواجه را به خود جلب نموده است.

این دم که جم و فریدون شد از جهان
شایسته نگین و سزاوار گاه کو؟
(۱۵۶/۱۲)

ای تهمتن تن دارا در افریدون فر
که فرود تو بود گاه شجاعت بیژن
(۱۰۶/۱۱)

۴- اسکندر:

اسکندراز شخصیت هایی کاملاً ویژه است با هویتی دوگانه به طوری که در تصویر سازی های خواجه همانند جمشید، از یک سو چهره‌ای تاریخی به ایران حمله کرده و پادشاهی هخامنشی را در هم کوبیده، اوستا را آتش زده، تخت جمشید را نابود ساخته و به این شکل فردی ملعون و گجسته معرفی می‌گردد اما از سوی دیگر، پس از اسلام به شخصی عالم و حکیم و دادگستر مبدل می‌شود؛ یعنی همان ذوالقرنینی که در قرآن ذکر آن آمده و به دیدار حضرت خضر در می‌آید و او را به خدمت می‌گیرد و به سر چشمه آب زندگانی روان می‌شود. خواجه با اشارت به اسکندر و ذکر قرینه های موجود در اشعارش تفکیک هر یک از این دو هویت را برای خوانندگان سروده هایش آسان نموده است.

خضر شمشیرش که آب زندگانی می برد
چون سکندر قلب دارا بردرد در کارزار
(۷۳/۲۳)

زمانه چون تو ز گردسپه برون آبی
گمان برد که ز ظلمت برآمد سکندر
(۵۹۲/۱۷)

۵- آرش:

خواجه در استفاده از عناصر اسطوره ای، از آرش و تیرنمادین او در سروده هایش سخن به میان آورده است آرش نماد قدرت و ایمان و مظهر از خود گذشتگی که به خاطر عشق به وطن و حفظ تمامیت ارضی جان خود را قربانی میکند. خواجه در عشق و کمال جویی قداست و صداقت آرش را در نظر داشته تا جمله عاشق پیشگان را الگویی نمادین باشد. عاشقی وطن پرست که برای آرمان و آرزوی خود شهد شیرین شهادت را با طیب خاطر نوش مینماید. تیر او نیز الگویی نمادین بوده، طبق روایت یشتها اسفندارمذ یکی از فرشتگان ساخت آن را همراه با کمانش سفارش میکند. این موضوع بی شباهت به توصیه سیمرغ جهت ساخت تیر گز نبوده و این خود مبین آنست که تیر او تیر و کمانی نمادین و آیینی بوده است.

هر خدنگی که غمزه اش بگشود
نسبتش دل به تیر آرش کرد
(۲۶۱/۵)

خواجه قدرت نفوذ و تاثیرگذاری تیر غمزه محبوب را به نیروی تیر آرش تشبیه کرده است از سویی دیگر تیرنگاه مقدر محبوب گویی قلب عنایت عاشق وارسته را در سرنوشت ازلی خود رقم میزند.

گر بگذرد ز جوشن جانم عجب مدار پیکان غمزه تو که چون تیر آرشست
(۱۹۸/۶)

۶- کیخسرو:

پراوازه ترین پادشاه و پهلوان ایرانی در دوران کیانیان است. یکی از برجسته ترین چهره های اساطیری ، چنان که از مجموعه روایات برمی آید، کیخسرو برخلاف بسیاری از پادشاهان بدنام و دژ خوی، پادشاه و انسانی کامل بوده است . او مانند جمشید دارای جامی (دلی) جهان نماست که با چشم هایی همه بین و بینشی رازدان عین بینایی و دل آگاهی است . شاهنامه نیز این آئینه را به او نسبت داده که هفت کشور در آن پدیدار بود و بیژن را به یاری همین آئینه گیتی نمای در اقصای توران میبیند. در اشارت خواجه به کیخسرو نشانه های بنیادینی مانند دلیری ، شکست ناپذیری ، عرفان و دل آگاهی و جاودانگی او به چشم میخورد .

دلیری و شجاعت:

چو او تیغ کیخسروی بر سر آرد چو پیران شه شرق را سر بلرزد
(۲۴/۷)

هیبت اتباع و شکوه حشم:

خسرو غازی محمد حامی ملک عجم سام کیخسرو حشم دارای افریدون حشر
(۲۶/۹)

عزت و جایگاه:

دین یزدان را مبارز شمع ملت را فروغ حیدر ثانی محمد خضر کیخسرو مکان
(۵۹۶/۱)

۲-۲- تصویر آفرینی:

خواجه در اشارت به چهره های اسطوره‌ای به عنوان یکی از جمله عناصر خیال انگیز در غلوی شاعرانه با تشبیه تفضیل و برتر ، ضمن ماندگی ممدوح در حماسه‌ای ساختگی به قهرمان اساطیری ، اغلب مانده خود را نسبت به او برتری داده است .

۱- بهمن:

به روز بزم گدا یت هزار قیصر و خاقان به گاه رزم اسیرت هزاران بهمن و دارا
(۱۳/۳)

که در این بیت خواجه نه تنها ممدوح را مضمراً در زور و جنگ آوری به بهمن تشبیه کرده است؛ بلکه او را در تشبیهی تفضیلی نسبت به او برتری داده است.

مگر نعل سم شبرنگ مخدومی که میزبید
کمینه خادمش بهرام و کمتر چاکرش بهمن
(۹۹/۸)

به وقت بذل چو بهمن فسرده پیش تو حاتم
به گاه کینه چو پیران شکسته پیش تو رستم
(۸۷/۷)

خواجه در این بیت هنر واژه ورزی خود را با واژه بهمن نشان داده است. در واقع بهمن در این بیت انبوه برف یخی است که با وجود کلمه رستم ضمن تبادر بهمن پسر اسفندیار، با آن ایهام تضاد ساخته است.

۱- سام:

کی کمان چرخ پر دستان رویین تن کشد
آن که پیچید پنجه اسکندر و بازوی سام
(۹۲/۱۸)

۲- کیفیاد:

کمترین مولای او صد یزدجرد و کیفیاد
کمترین لالای او صد هرمز و نوشیروان
(۵۹۹/۱۵)

بهرام:

مگر نعل سم شبرنگ مخدومی که میزبید
کمینه خادمش بهرام و کمتر چاکرش بهمن
(۹۹/۸)

۳- اسکندر:

خسرو گل بین اگر ملک سکندر یافته
باز بلبیل باغ را طاووس پیکر یافته
(۷۵۴/۱۱)

کی کمان چرخ پردستان رویین تن کشد
آن که پیچد پنجه اسکندر و بازوی سام
(۹۲/۱۸)

البته در بعضی ابیات این نکته قابل تامل است که ترجیح ممدوح به قهرمانان حماسی نسبت به ابیات دیگر کمتر مورد توجه قرار گرفته و این امر بیشتر به اقتضای یک سنت ستایشی بوده مخصوصاً در قصاید مدحی؛ که این خود نیز نمود دیگری از عنایت خواجه به شخصیت های اسطوره‌ای است.

بنده زال زر اگر نشدی
صد غلامش چو گسته هم بودی
(۱۶۳/۴)

اسکندر این زمان ز پی آب زندگی
بیرون برد سپاه که دارا پذیر نیست
(۱۵۶/۲۲)

۲-۳- تلمیح یا اشارت روایی و داستانی:

خواجو در اشاره به شخصیت‌های اساطیری مرتبط با یکی از ملازمات داستانی او آن چهره را مورد توجه قرار داده و به شکلی فشرده قصه را در چند کلمه روایت نموده است. به عبارت دیگر بُعد تلمیحی داستان بیشتر از خود شخصیت مورد نظر بوده است. مانند: رستم و اسفندیار و قصه هفت خوان، رستم با دیوان مازندران و دیو سفید، بیژن و چاه افراسیاب، سیاوش و پیران و روایات مرتبط با آنها، سودابه و سیاوش، کاوه و قیام او، جمشید و جام جم و خاتم، بهرام و شکار گور و ...

رستم و دیو سپید:

دیو سپید بود سپیده که خون براند
زو شاه نیمروز به مازندران چرخ
(۱۹/۱۲)

رستم و هفت خوان، رستم و جنگ دوازده رخ:

منسوخ کرده قصه یک روزه رزم تو
جنگ دوازده رخ و ناموس هفت خوان
(۱۰۸/۱۲)

تهمتن از غم این هفت خوان خلاص نیافت
سیامک از کف این دیو کینه جوی بجست
(۱۵۳/۷)

بیژن و چاه افراسیاب:

بیژن کجاست ورنه چو نیکو نظر کنی
این خاک توده تیره تر از چاه بیژن است
(۱۴۲/۷)

فتنه را مانند بیژن در چه افراسیاب
چرخ رویین تن در ایامت به زندان یافته
(۶۰۳/۲)

کاوه و قیام او:

نعل بندی که فعل او می بست
کاوه آورد پتک و سنداننش
(۱۶۰/۲)

بهرام و شکار گور:

چو خسروان جوان بخت صید گور کنند
سپهر پیر ز بهرام گورش آید یاد
(۵۸۶/۱۲)

جمشید و جام و جم و خاتم و...:

تا جان بودم زآن می چون خون سیاوش
جامی به همه مملکت جم نفروشم
(۷۲۴/۱۹)

افسر جمشید بر فرق فریدون مینهند
تخت ذوالقرنین بر ایوان دارا میزنند
(۵۸۳/۱۶)

به خاتمی که ملک بدو پایدار بود
از دست جم به خاک در افتاد و شد به باد
(۱۴۳/۱۲)

آن نگینی که منش می طلبم با جم نیست
و آن مسیحی که منش دیده ام از مریم نیست
(۴۰۱/۱)

پیران و داستان هایش :

آن سیاوش که قتلش به جوانی کردند
خونش این طایفه امروز ز پیران طلبند
(۲۲/۲۱)

چو او تیغ کیخسروی بر سر آرد
چو پیران شه شرق را سر بلرزد
(۲۴/۷)

سیاوش :

آن خون سیاوش است یانی سرخاب
در دور تو آب شد ز میدان داری
(۵۵۲/۲۷۷)

ساقی بده ز جام جم ار باب شوق را
آن می که در پیاله چو خون سیاوشست
(۱۹۸/۵)

۲-۴- زبان آوری (ترکیب سازی خواجه مبتنی بر هویت های اسطوره ای) :

خواجه با هنر مندی قابل توجهی با بهره مندی از اشارات داستانی و تلمیحی نسبت قهرمانان اساطیری و حماسی زیباترین ترکیب های شاعرانه را آفریده است. از این نظر میتوان او را در زمره ترکیب سازترین شاعران ادب پارسی معرفی نمود. ترکیباتی مانند:

گودرز انتقام ، دارانشین ، کسری نشان ، جمشید قدر :

بهمن دارا نشین و هرمز کسری نشان
حاتم جمشید قدر و گیو گودرز انتقام
(۹۲/۴)

گستههم پیکار :

به صد صاحب اقلیم بخش کشور گیر
به قدر آصف جسم بزم گستههم پیکار
(۵۲/۸)

کیخسرو حشم ، افریدون حشر :

خسرو غازی محمد حامی ملک عجم
سام کیخسرو حشم دارای افریدون حشر
(۵۹/۲۲)

تهمت‌ن تن ، سلیمان قدر ، موسی کف ، خضر عمر ، سکندر در ، محمد خلق ، عیسی دم ، علی جود:
سلیمان قدر، موسی کف، خضر عمر، سکندر در محمد خلق، عیسی دم، علی جود، تهمت‌ن تن
(۱۰۰/۶)

بهمن مهابت، بهمن پیروز بخت، اسکندر جلال، دارا اثر:
کسری بهمن مهابت بهمن پیروز روز خضر اسکندر جلال اسکندر دارا اثر
(۵۹/۱۹)

همچنین ترکیب‌هایی نظیر :

افریدون (فریدون) فر (۹۰/۱۸ ، ۱۰۶/۱۱) و (۵۹۲/۵) ، افریدون حشر (۵۹/۲۲) ، جمشید فر (۱۹/۱۶) ،
۵۹/۳ ، ۹۰/۱۸) ، جمشید جام (۱۵۱/۹) ، جم نشین (۱۳۱/۱۵) ، جمشید معدلت (۱۰۸/۲) ، دارا
اثر (۵۹/۲۰) ، دارانشین (۹۲/۴) کسری فر (۱۳۸/۱۰) ، کیخسرو آستان (۱۱۰/۸) ، کیخسرو مکان
(۵۹۶/۱) ، سرخاب گیر (۵۹۵/۲۲) ، بهرام سوز (۱۰۲/۱۱) ، بهرام سطوت (۵۹/۲۰) ، بهمن مهابت
(۵۹/۲۰) ، جم بزم (۵۸/۲) ، جم جام (۱۲۲/۱۲) و ...

۲-۵- مضمون آفرینی :

انگیزه‌های دیگر در میان بهانه‌های بهره‌مندی خواجهی کرمانی از عناصر اساطیری و شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای ، آفرینش مضامین متنوعی اعم از حماسه و اخلاق و عشق و عرفان بوده است به عبارت دیگر ذهن خلاق خواجه با گرایشاتی هنرمندانه با پشتوانه قراردادن اطلاعات تاریخی و اساطیری ضمن آفرینش مضامینی شاعرانه موفقیت لازم را جهت ارائه مفاهیم و مقاصد درونی خویش کسب نموده است . از این رهگذر جمله مضامین اجتماعی ، عشقی، عرفانی ، حماسی ، اخلاقی و تربیتی و... مضامین مرتبط با این مبحث را میتوان نام برد .

اخلاق و عرفان :

به ملک جم مشو غره که این پیران رویین تن به د ستانت به د ست آرنند اگر خود پور د ستلی
(۴۹۷/۲۵۱/۷)

خواجه در تجربه‌ای عرفانی مرشدان و پیران طریقت را پیرانی رویین تن و شکست ناپذیر معرفی نموده اگر چه این موضوع بی ارتباط به اسفندیار حامی و نگهبان دین بهی نیست اما او سعی کرده تا سالکان طریقت را به حرف شنوی و اطاعت محض از مرشدان خود راهنمایی سازد . از نگاهی دیگر در تنبیه و تذکری اخلاقی ، دوری از غرور و خود پرستی را یاد آوری میکند که آدمی در هر حالی ، هر اندازه که اهل فن باشد و شکست ناپذیر؛ اما از داستان روزگار در امان نیست.

پیش از این کیخسرو ار شیرنگ بر جیحون دولتد اشک ما راند به قطره دم به دم گلگون بر آب
(۶۳۱/۱۳/۸)

در چنین تصویری ضمن بزرگداشت کیخسرو، سیل اشک خونین شوق خود را در مسیر کمال در افزونی و قداست به بزرگی و تقدس و عرفان وارگی کیخسرو تشبیه کرده و سیر خود را حماسه‌ای بزرگ جلوه داده که در میدان پر تلاطم و تزاحم دنیا از عقبات خطرناک و پرفراز و نشیب عبور نموده و رو به کمال، حماسه‌ای عظیم را آفریده است.

کاف و نون جزوی از اوراق کتب خانه ما ست کاف تا قاف جهان حرفی از افسانه ماست

(۱۹۱/۳۲/۱)

قاف یا کوه قاف همان البرز کوه مرکز جهان است که با اسطوره بهشت، نماد البرز کوه برابر تصویر شده است. خواجه با اشاره به بخشی از قدرت لایزال الهی که با کلمه «کن» هستی را تشکیل داده و احاطه جهان توسط البرز کوه یا همان قاف اسطوره‌ای، در تعبیری عارفانه سخن عشق را عالم گیر و آشکارا مصور ساخته و آوازه عشق خود را در سراسر دنیا مثالی از این ماجرا تصویر کرده است.

کنم به قاف هوای تو آسـیا نه چو عنقا بدان امید که مرغی از آسـیان تو باشم

(۷۳۶/۲۲/۳)

خواجه در این بیت قاف را در معنای عرفانیش که همان عالم بالا باشد به کار برده، عالمی که جایگاه سیمرغ حقیقت و عنقای جان است.

داسـتان قاف و عنقا شـهرتی دارد و لیک عالم جان را منم قاف و خرد عنقای من

(۶۰۲/۲۲)

در این بیت حقیقت نفس ناطقه و اثبات آن از عنصر قاف در معنای کنایی آن استفاده شده است. قاف همان مفهوم کنایی عالم کبریایی و عالم جان را پیدا کرده به طوری که سیمرغ جان و عنقای معنا در آن زندگی میکنند خواجه وجود خویش را عالم جان و خرد را عنقا تصویر کرده است.

حماسه:

خواجه در مدح ممدوح به شکل قابل توجهی در خلق حماسه‌ای بر ساخته در غلوی شاعرانه ممدوح را در تنومندی و عزت، عرفان، شجاعت و جنگ آوری به شخصیت‌هایی چون رستم، کیخسرو و اسفندیار تشبیه کرده است.

رستم:

سلیمان قدر، موسی کف، خضر عمر، سکندر در محمد خلق، عیسی دم، علی جود، تهمتن تن

(۱۰۰/۶)

در این بیت اغراق به اوج شاعرانه خود رسیده، ممدوح در چند تصویر پیاپی به غایت بهترین‌ها نایل آمده تا جایی که در تنومندی و شکست ناپذیری همچون رستم تهمتن تصویر شده است.

ای تو را گاه سخا حاتم طایی چاکر وی تو را روزوغا رستم دستان بنده

(۱۲۲/۱۵)

گودرز ، کاووس :

هرمز بهرام سطوت گویو گودرز انتقام رستم کاووس رتبت حاتم جمشید فر
(۵۹/۱۸)

مضمون اجتماعی :

اگر چنان که به زال مشابَهتست بر آتش از چه سیاوش فتاده گذار
(۴۵/۲۱)

خواجو در این تصویر با تلمیحی به داستان گذر سیاوش از آتش ، از مردم زمانه خود شکایت میکند سیاوش مانندی که خورش بی گناه بر زمین ریخته میشود و مردم به غلط از کسانی خون خواهی مینمایند که در ماجرا جز نقشی مثبت نقش دیگری نداشته اند؛ همچون پیران ویسه که در کلیت داستان چهره‌ای خیرخواه و مظهر خرد بوده و به عنوان نیرویی مثبت نقش آفرینی کرده اما متاسفانه اوست که نشانه تیر کینه انتقامجویان قرار میگیرد و از او خونخواهی میشود.

آن سیاوش که قتلش به جوانی کردند خورش این طایفه امروز ز پیران طلبند
(۲۲/۲۰)

خواجو در شکایت از روزگار و مردم زمانه مخاطبان خود را تذکر و اندرزی شاعرانه داده است که آدمی با وجود روبرویی با مشکلات اجتناب ناپذیر نباید گرفتار ترکستان گمراهی شود و به مصداق از چاله بیرون آمدن و در چاه گرفتار آمدن؛ شایسته نیست میان بد و بدتر، بدترین را انتخاب کند. تو را خون سیاوش گر چه دامن گیر شد لیکن به ترکستان مننه رخ تا نیفتی در چه بیژن
(۹۹/۳)

عشق و عرفان :

تهمتن از غم این هفت خوان خلاص نیافت سیامک از کف این دیو کینه جوی بجست
(۱۵۳/۷)

در این بیت منظور خواجو از تهمتن کنایه از سالک الی الله بوده که با دل آگاهی کامل و عشقی وافر هفت وادی سلوک را پشت سر مینهد تا به مقام بقای بالله نایل شود. دیو کینه جوی همان نفس اماره است که سالک را در هیچ موقعیتی در امان نمی گذارد و هر لحظه او را به مخاطره می اندازد و تنها راه رهایی از آن کنترل مطلق اوست خواجو در بیان این اصل عرفانی همچون حضرت مولانا نفس اماره را اژدهایی میداند که نباید بهانه‌ای برای آن مهیا نمود بلکه باید موقعیتها را از او گرفت . نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

نریمان :

دیت خون نریمان ز کریمان خواهند حاصل ملکت ساسان ز خراسان طلبند
(۲۲/۱۹)

خواجه در شکایت از مردم زمانه نیز از خلاف آمد کار از آنها گله می نماید که متأسفانه خون بهلی
بزرگان و پهلوانانی چون نریمان وقت را از کریمان زمان می جویند .

ترک مراد چون ز کمال محبتست جسم را گمان مبر که به خاتم نیاز بود
(۴۳۹/۱۳۸/۷)

از نظر خواجه خاتم بهانه‌ای بیش نیست تا جسم یا سلیمان را عاملی برای پادشاهی باشد آنچه مهم
است عشق حقیقی و کمال لم یزلی است. عشق باشد همه چیز هست، وقتی خدا باشد همه
چیز مهیاست. به قول خواجه عبدالله انصاری: "الهی نام تو ما را جواز و مهر تو ما را جهاز".

دل صید عشق او شد و آگه نبود عقل افتاد جام و خرد شد و جم خبر نداشت
جم را چو گشت بی خبر از جام مملکت خاتم ز دست رفت و ز خاتم خبر نداشت
(۳۹۷/۵۳/۶)

کسی که ملک خرد باشدش به زیر نگین ز جام می ند هد جرعه‌ای به ملکت جم
(۷۲۵/۱۹۸/۸)

خواجه در قدر و منزلت شراب عشق یا عشق راستین ، آن را با هیچ ارزش دنیایی قابل مقایسه نمیداند
و به قول او هر کسی که ارزش آن را درک کرده باشد و جرعه‌ای از آن نوشیده باشد حتی مملکت
جمشیدی را با آن معاوضه نمیکند .

هر کو ز دست یار گرفته است جام می روشن بدان که مملکت جم گرفته است
(۳۲۵/۳۷/۵)

به قول خواجه دولت راستین دولت عشق است و عشق لازمه ارزش واقعی و عزت پادشاهی است . به
گفته حضرت مولانا : « چون که صد آمد نود هم پیش ماست » . وقتی عشق باشد همه چیز هست.
تا این جایگاه آن چه از نظر گذشت فشرده‌ای از اشارات و تعبیری بود که خواجه در میان جمله
عناصر اساطیر ایرانی نسبت به شخصیت‌های اسطوره‌ای داشت تا با بهره‌گیری از آنها بتواند به عنوان
یکی از جمله عناصر خیال‌انگیز و مضمون‌آفرین به بیان مفاهیم ذهنی و تعالیم خود پردازد. از این
رو تاثیر کاربردی و میزان کمی و کیفی موفقیت خواجه را میتوان در نتیجه این جستار خلاصه کرد.

۳- فصل سوم :

۳-۱- نتیجه :

از آن جا که سیمای اساطیر و عناصر اسطوره‌ای در آثار ادبا یکی از مهمترین مباحث ادبی بوده و
مطالعه آن عمق فکری و فرهنگی آفرینندگان آن را نشان میدهد و نیز موفقیت آنها را در بیان اندیشه
ها و آموزه‌ها و آفرینش مضامین اخلاقی و هنری منعکس میسازد؛ در این جستار با عنوان سیمای

اساطیر در آیین دایوان اشعار خواجه، از سویی به جلوه‌های ارزشی تجلی شاعرانه عناصر اسطوره‌ای، و از سوی دیگر به سبک و سیاق و تأثیر کاربردی این جمله عناصر خیال‌انگیز و مضمون‌آفرین پرداخته شد. براین پایه با در نظر گرفتن فرضیات و پرسش‌های تحقیقاتی این مقاله نتایجی که از نظرمیگذرد بدست آمد. الف) میزان کمی و کیفی آشنایی خواجه با دیرینگی تاریخ کهن ایران و اساطیر ایرانی، که با مطالعه و تأمل و تعمق در اشعار خواجه به روشنی می‌توان دریافت خواجه با جمله اشارات خود به عناصر و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و کاربرد‌های متنوع و هنرمندانه از آنها نه تنها نسبت به گذشته فرهنگی و تاریخی این سرزمین کهن و پهناور آگاهی داشته بلکه با نوع بهره‌مندی کمی و کیفی خود، آن را سند هویت و افتخار ملی و میهنی خویش دانسته است. چرا که برخوردارگی ملتی از چنین غنایی، عمق کیفی فرهنگ و هویت خود را نشان می‌دهد و خوشبختانه قوم ایرانی با وجود چنین ارزشی پیوسته به خود بالیده است. ب) چندی و چونی استفاده خواجه از عناصر و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای، که با نگاهی به جلوه‌های شاعرانه عناصر اساطیری در دیوان خواجه میتوان سروده‌های او را در کنار دواوین دیگر سرایندهگان ادب پارسی مانند دیوان خواجه شیرازی حافظه قومی و جمعی قوم ایرانی دانست. خواجه این توفیق را به دست آورده تا با به کارگیری تمامی امکانات فکری و زبانی و اشارت به تاریخ و اسطوره ایرانی و بهره‌مندی از شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی سروده‌های خویش را اصلتی ویژه ببخشد. خواجه ضمن برخوردارگی از اندیشه‌های بلند عرفانی، آشنایی عمیقی با فرهنگ و تاریخ دیرینه قوم ایرانی داشته که با پشتوانه قراردادن آن توانسته است به بیان اندیشه‌ها، آموزه‌ها و تعالیم خود بپردازد و آن جمله عناصر را به عنوان عناصر مضمون‌آفرین و خیال‌انگیز به کار گیرد. از این رو میتوان تأثیر کاربردی و میزان کمی و کیفی موفقیت خواجه را در استفاده از عناصر و شخصیت‌های اسطوره‌ای در عرصه‌های نماد و الگوسازی، تصویرآفرینی، زبان‌آوری (ترکیب‌سازی مبتنی بر هویت‌های اساطیری)، تلمیح یا اشارات روایی و داستانی، مضمون‌آفرینی و... مشاهده نمود. حاصل سخن این که سروده‌های خواجه دلیلی بزرگ بر موفقیت چشمگیر او در جهت نیل به اهداف و آرزوی علمی و هنری است به شکلی که دیوانش به منزله یک فرهنگ نامه بزرگ اسطوره‌ای در اشاراتی بی‌شمار به هنرمندانه‌ترین و شاعرانه‌ترین سیاق شعری ضمن تجلی درخشانی از سیمای عناصر و بن‌مایه‌های اساطیری، دیرینگی تاریخ و عناصر فرهنگ اساطیری این سرزمین را منعکس ساخته است.

منابع:

- ۱- ادبیات چیست، سارتر، ژان پل، ترجمه ابولحسن نجفی، تهران: انتشارات زمان، ۱۳۵۶
- ۲- اساطیر، مارکیش، سیمون، ترجمه و تصحیح احمد احمدزاده بیانی، تهران: نشر دنیای دانش، ۱۳۵۱
- ۳- جهان اسطوره‌شناسی، کایو، روزه، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹
- ۴- چشم اندازه‌های اسطوره، الیاده، میرچا، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۴

- ۵- دانش اساطیر، باستید، روژ، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۵
- ۶- در قلمرو وجدان، زرین کوب، عبدالحسین، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹
- ۷- دیوان اشعار خواجهی کرمانی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: انتشارات پازنگ، ۱۳۶۹
- ۸- دیوان حافظ شیرازی، تصحیح و مقدمه سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران: نشر علمی، ۱۳۴۶
- ۹- رویاء حماسه اسطوره، کزازی، میرجلال الدین، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰